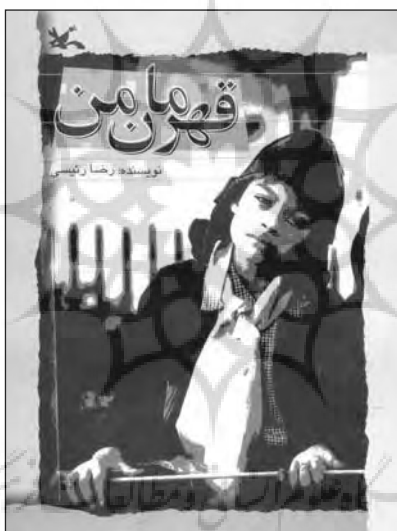


# برای تو می نویسم

o حسین شیخ الاسلامی



عنوان کتاب: قهرمان من

نویسنده: رضا رئیسی

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱

کرده باشد. حالت کسی را داشت که جنگ هنوز تمام توانایی اش را نگرفته باشد.» (دیر یا زود ص ۵۴)، از یکی از همین کدها استفاده می کند؛ یعنی او مخاطبی برای متن خود در نظر گرفته که حالت کسانی را که در برابر جنگی فرسایشی مقاومت می کنند، می داند و تجربه کرده است و به همین دلیل، دیگر آلبادسس پدس ناچار نیست جزئیات این حالت را برای مخاطبش توضیح دهد. در واقع، این کدهای آشنا، امکان ایجاد ژانر داستان و اساسا داستان گویی را فراهم می آورند و اگر چنین اشتراکی نبود، داستان ها به اندازه واقعیت مطول، پیچ در پیچ و نامفهوم از آب در می آمدند.

این کدها از سوی دیگر، باعث می شوند ما بتوانیم سطح تجربه های مخاطب مستتر یک متن را از خود متن استخراج کنیم؛ یعنی با بررسی کدهایی که نویسنده متن، به واسطه آن ها از اطناب

شکی در وجود اشتراک در بوطیقا نخواهد بود و از سوی دیگر داستان گویی، مستلزم فروکاستن وقایع به کدهایی آشنا برای مخاطب است و همین، اهمیت اشتراک میان خواننده و نویسنده، در تجربه های روایت شده را چندین برابر می کند. به عبارت دیگر، از آن جا که داستان نویس، هیچ گاه نمی تواند تمام وقایع روایت شده در یک داستان را به طور کامل بازگو کند، ناچار آن ها را خلاصه شده، به همراه کدهایی بیان می دارد که خواننده آن ها را تجربه کرده است و بدین ترتیب، اصل تجربه را دریافت می کند. حال اگر این کدها برای خواننده آشنا نباشند، کل داستان - از لحاظ دریافت تجارب روایت شده و انتقال حسی - ناموفق باقی می ماند و خواننده با آن درگیر نمی شود. مثلا وقتی آلبادسس پدس می نویسد: «... خود را مقابل میز تحریری یافته، مردی از پشت آن بلند شد تا با من تعارفی

وقتی نویسنده دست به قلم می برد تا یک متن - از هر نوعی - بنویسد، دو اشتراک مهم میان خود و مخاطب فرضی اش را حتمی می داند؛ نخست اشتراک در بوطیقا و سپس اشتراک در تجربه هایی که قرار است در این متن از آن ها سخن گفته شود. به بیان دیگر، هر نویسنده ای نخست باید مطمئن باشد که خواننده اش با قالب متن آشناست و می تواند با پیگیری و اطاعت از قواعد نوع متن، پیام را دریابد و سپس باید از سطح تجربه های مخاطبی که برای این متن در نظر گرفته نیز آگاه باشد تا مخاطبش مقصود نهایی نویسنده را دریابد. در ژانری مثل داستان، اهمیت اشتراک دوم، چندین برابر اشتراک نخست است؛ چرا که از یک سو بوطیقای روایت و داستان، ذاتی هر انسان است و کمابیش اگر متنی (مانند کتاب قهرمان من، اثر رضا ریسی) در محدوده روایت کلاسیک باقی بماند،

پرهیز کرده و به ایجاز و فروکاهش دست زده است، می‌توانیم دریابیم که نویسنده، مخاطب خود را در چه سطحی فرض کرده و برای چه کسانی داستان نوشته است.

این ویژگی، در بررسی ادبیات کودک و نوجوان، می‌تواند، هم برای نویسنده و هم برای سیاستگذار بسیار مفید باشد؛ یعنی می‌تواند مشخص سازد که تصور نویسنده، از مخاطب خود، که در متن انعکاس یافته، تا چه حد با ویژگیهای حقیقی مخاطب، که استخراج آن به عهده جامعه‌شناس و روان‌شناس است - انطباق دارد و تا چه حد دور از واقعیت است؛ بخش اول در حوزه تخصصی کارشناس ادبی است و بخش دوم در حوزه تخصص جامعه‌شناسان یا روان‌شناسان.

در این نوشته، قصد داریم کتاب قهرمان من را از این زاویه بررسی کنیم. البته، تنها بخش اول، یعنی تصور نویسنده از مخاطب، در حوزه تخصص نگارنده این متن است و بخش دوم را به کارشناسان آن حوزه محول می‌کنیم.

#### الف) تجربه‌های بنیادین

برای آن که بتوانیم کدهای موجود در این داستان را به شیوه منظم‌تر و قابل فهم‌تری بازنمایی کنیم، لازم است تجربه‌های بنیادین من که این متن، قصد انتقالشان را دارد، بازنمایی و سپس بررسی کنیم که در انتقال این تجربه‌ها، رضا ریسی از چه کدهایی استفاده کرده و در واقع خواننده خویش را در چه سطحی از تجربه‌مندی دانسته است. نکته قابل ذکر آن که در صفحه عنوان کتاب، عبارت «برای گروه سنی د» نقش بسته که به معنای این است که مخاطبان این متن، نوجوانان دوره راهنمایی هستند. اما تجربه‌های بنیادین این متن، از نظر نگارنده، می‌تواند در عناوین زیر خلاصه شود:

#### ۱) تجربه جنگ

داستان در زمان جنگ می‌گذرد و در واقع، نویسنده می‌کوشد که حال و هوای جنگ را به خواننده انتقال دهد، اما نه جنگ در جبهه، بلکه تاثیر جنگ در خانواده و روابط اجتماعی پشت جبهه: «تلویزیون جبهه را نشان می‌داد. آقا بزرگ به من چشم غره می‌رفت و تشر می‌زد... وقتی تلویزیون زخمی‌ها و کشته‌ها را نشان می‌داد، قطره اشکی گونه‌هایم را تر می‌کرد.» (صص ۱۲-۱۳)

#### ۲) یتیمی

راوی، قهرمان، یتیم است و البته از فرزندان شاهد که داستان می‌کوشد روحیات و عواطف او را انتقال دهد.

#### ۳) نوستالژی

ریسی کتاب خود را با ذکر تجربه‌ای از کودکی‌های راوی، قهرمان آغاز می‌کند. راوی روزی را به یاد می‌آورد که از ترس دریا، به آغوش پدرش پناه می‌برد و سپس می‌گوید: «از آن روز، سال‌های بسیاری می‌گذرد. گاه که از من می‌پرسند، دورترین تصویری که از دوران کودکی‌ام سراغ دارم، کدام است؟ ساکت می‌مانم و به نقطه‌ای خیره می‌شوم» (ص). مشخص است که داستان، از زبان بزرگسالی روایت می‌شود که قرار است کودکی‌اش را روایت کند و طبیعی است اگر که نوستالژی، ویژگی اجتناب‌ناپذیر چنین متنی باشد.

#### ۴) میل به مادر

شاید ذکر قطعاتی از کتاب مفیدتر، از هر توضیحی باشد:

«وقت خوردن سرت را پایین می‌انداختی. وقتی سر بالا می‌کردی، موهایت را با حرکتی تند به جای اولش بر می‌گرداندی.» (ص ۱۰)

«حلقه‌های مو در دو طرف صورتت تکان می‌خورد، گاه سر بالا می‌کردی و موهایت را با حالت خاصی کنار می‌زدی.» (صص ۱۲-۱۳)

«شب‌ها پیش از خواب، موهایت را شانه می‌زدی. تو را تماشا می‌کردم. سرت را طوری نگه می‌داشتی که تمام موهایت به یک طرف می‌ریخت. بیرون تاریک بود و نور چراغ بالای آینه روی موها، گردن و شانه‌هایم می‌تابید. می‌گفتی چراغ را خاموش کن.» (ص ۳۴)

#### ۵) تنهایی و دلوری مادر

همان گونه که از عنوان کتاب بر می‌آید، آن چه مولف می‌خواهد انتقال دهد، شجاعت مادرانی است که به تنهایی و بدون حضور همسر، خانواده را سرپرستی می‌کنند. در داستان، وقتی راوی، قهرمان این را درک می‌کند، قهرمان خود را - که قبلاً پدر مفقود الاثر او بود - مادر می‌داند.

#### ب) کدها

در این بخش، پس از بازنمایی تجربه‌های بنیادین متن، سعی خواهیم کرد کدهایی را که میان مولف و مخاطب مشترک فرض شده، آشکار سازیم و بدین ترتیب مختصات تجربی مخاطب مستتر این متن را استنتاج کنیم. برای این کار، صحنه‌هایی که وظیفه انتقال این تجارب را داشته‌اند، بازگو و کدها را استنتاج می‌کنیم.

#### ۱) تجربه جنگ

الف) صفحات ۱۲-۱۴: ریسی در این کتاب، جنگ را به واسطه تأثیری که در خانواده‌ها به جا می‌گذارد، توصیف می‌کند و البته، او هیچ از روحیات افراد نمی‌گوید و صرفاً به توصیفی ابژکتیو از اوضاع

و احوال قناعت می‌کند. کدهای این بخش، عبارتند از:

مارش حمله: تا مارش حمله را می‌شنید، تا نزدیک تلویزیون گردن می‌کشید.

گزارش‌های تلویزیونی آن زمان از جنگ: وقتی تلویزیون زخمی‌ها و کشته‌های جنگ را نشان می‌داد، قطره اشکی گونه‌هایم را تر می‌کرد.

آژیر خطر: با شنیدن آژیر خطر، مسلسل پلاستیکی ام را بر می‌داشتم...

بمباران شهری و انفجار بمب در شهر، از دید ساکنان همان شهر: با انفجار هر بمب، ستون‌های اتاق می‌لرزید...

ب) صفحات ۲۷-۲۸: در این بخش، ریسی می‌کوشد حال و هوای خانه را وقت خاموشی ناشی از بمباران دشمن توصیف کند. بر عکس مورد قبلی، در این مورد، راوی احساساتش را توصیف می‌کند و اما کدها:

سیستم و نظام بمباران (ربط آژیر خطر با آمدن هواپیماهای دشمن، زمان خاموشی و...)

انفجار بمب در شهر، از دید ساکنان همان شهر: با انفجار بمب‌هایی که هواپیماهای دشمن روی خانه‌های شهر می‌ریختند، قلب‌مان از جا کنده می‌شد.

ربط جنگ به آمریکا: بعد هم صدای آقا بزرگ را می‌شنیدم که از طبقه پایین، صدام و آمریکا را لعن می‌کرد.

ابعاد انفجار بمب در یک شهر: بعد از ظهر، موشک به کودکستان نزدیک خانه‌مان خورد و با ریختن کتاب‌ها و وسایل داخل اتاق روی پشت‌بام، آشیانه قمری‌ها ویران شد.

ج) صفحات ۳۲-۳۴: در این بخش، تشییع جنازه شهدا، کاملاً ابژکتیو، روایت می‌شود: مارش عزاء: صدای مارش عزاء و همه‌همه جمعیت به گوش می‌رسید.

ربط جنگ به آمریکا: زن‌ها و مردهایی که پی تابوت آقا دلار بودند، به شدت اشک می‌ریختند و با بغض و کینه «مرگ بر آمریکا» می‌گفتند.

د) صفحات ۴۲-۴۳: در این بخش، ریسی سعی می‌کند اوضاع یک پناهگاه را شرح دهد. او برای این کار، ابتدا پناهگاه را به زیرزمینی شبیه دالان بزرگ تشبیه می‌کند، سپس نحوه قرار گرفتن زنان و مردان را در دو جمله تشریح می‌کند، بعد به شرح نزاعی میان یک سرهنگ و جوانانی که سیگار می‌کشند، می‌پردازد و در انتها پس از آژیر سفید، از زنی سخن می‌گوید که شوهرش جبهه است و از ترس غش کرده. ریسی این مقدار توضیح را برای انتقال معنا کافی می‌داند.

#### ۲) یتیمی

صحنه‌هایی که مستقیماً به یتیمی راوی و

تبعاتش برای وی مربوط می‌شوند، عبارتند از: الف) صفحات ۸ - ۹: در این بخش، راوی در عباراتی کوتاه، خبر می‌دهد که پدرش گم شده است. باقی بخش نوستالژیک است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

ب) صفحات ۱۵ - ۱۶: روایتگر برخورد مادر و راوی با فقدان پدر است. نکته مهم این است که در این بخش، مخاطب، توانا به انتزاع حس فقدان پدر از خلال رفتارهای معمولی فرض شده است: «نمی‌دانم به یادداری یا نه، مدتی جیب‌های کت پدر، قلک من و نسیم شده بود...» در واقع، کد مهمی که در این جا به کار رفته، رفتار بچه‌های یتیم است. راوی تنها به روایتی ایزکتیو از رفتار شخصیت‌های داستان اکتفا می‌کند و خواننده را دارای این توانایی می‌داند که از این رفتارها، بتواند استنتاج دلننگی داشته باشد:

«کتاب‌هایش را با وسواس گردگیری می‌کردی. شیشه قاب عکس و قفسه‌ای را که وسایل شخصی و دست‌نوشته‌هایش را در آن می‌چیدی، برق می‌انداختی.» جدای از این کد مهم و اساسی، کدهای دیگر از این قرارند:

نقش نمادین ساعت: بیش از هر چیز، به ساعت پدرم علاقه داشتم. رفتار زن بیوه: وقتی سراغ‌شان می‌رفتی، چفیه و پیراهن را بو می‌کردی، می‌بوسیدی و به سینه‌ات می‌چسباندی.

بوی نفتالین: بوی نفتالین که به دماغ‌مان می‌خورد، صورت‌مان در هم می‌رفت. ج) صفحات ۱۸ - ۲۰: مربوط به احساس نسیم (خواهر کوچک راوی) از یتیمی می‌شود و کد مهمی ندارد.

به غیر از این سه صحنه، فقدان پدر، در جای‌جای تک‌گویی راوی حس می‌شود و طبیعی است که نویسنده، دریافت چنین حسی را از توانایی‌های مخاطب فرض کرده است.

### ۳) نوستالژی

گفتیم که این داستان، از زبان بزرگسالی روایت می‌شود که نوجوانی خویش را برای مادرش بازگو می‌کند.

طبیعی است که حس نوستالژیک، همبسته و ناگزیر چنین روایتی باشد، اما باز هم استخراج چنین حسی، از توانایی‌های مخاطب فرض شده است. بنابراین، نمی‌توان کد مشخصی را برای انتقال این حس بازشناسی کرد. ما در ادامه صرفاً به ذکر کدهایی بسنده می‌کنیم که نویسنده در این یادآوری، نیازی به توضیح دادن آن‌ها حس نکرده است.

الف) ص ۹:

سنت تخم‌مرغ رنگی: پیرزنی که... کاسه‌ای

پراز تخم‌مرغ‌های رنگی به من داد.

پیام‌رسانی قاصدک: قاصدکی که کف دست آقا بزرگ نشسته بود و او گفت از طرف پدرم آمده است.

ب) ص ۱۱ - ۱۲:

حضور کبوترها در خانه: من و نسیم نان‌ها را روی چمن باغچه و پای دیوار می‌ریختیم تا گنجشک‌ها و کبوترانی که می‌آمدند، گرسنه نمانند. تجمع مردم برای حمایت و کمک به رزمندگان در مساجد: آقا بزرگ، جمعه‌ها به مسجد می‌رفت و در جمع‌آوری اجناسی که رزمندگان احتیاج داشتند، کمک می‌کرد.

ج) صفحات ۱۴ - ۱۵: کد خاصی ندارد.

د) صفحات ۱۵ - ۱۶: پیش از این، بدین بخش پرداختیم.

ه) صفحه ۳۴: در این بخش، آشپزخانه خانه در یک روز تعطیل توصیف می‌شود. در حالی که مشخص نیست چرا آشپزخانه این خانم کم رفت و آمد، در روز تعطیل وضعیت ویژه‌ای دارد.

سوپ شلغم و پاچه: وقتی یکی از ما سرما می‌خورد، دستور پختن سوپ شلغم می‌داد... می‌گفت پایش درد می‌کند، پاچه گوسفند می‌خرید و توی اتاق خودش بار می‌گذاشت.

بوی پاچه: پاچه‌ها که توی قابلمه غل می‌زد... تو از بوی آن حالت به هم می‌خورد.

۴) میل به مادر

کارکرد این تجربه، در داستان مشخص نیست و یا حداقل می‌توان گفت که کارکردش به چشم نمی‌آید، اما این مضمون بسیار در این داستان تکرار می‌شود. با بررسی نمونه‌ها، کدها را بازشناسی می‌کنیم:

الف) ص ۱۰:

حرکت کنارزدن موی زن: «وقتی سر بالا می‌کردی، موهایت را با حرکتی تند به جای اولش برمی‌گرداندی» نکته این که در دو سطر بعد، راوی می‌گوید: «پدرم از توی عکس هم‌هانش به ما نگاه می‌کرد.» استنتاج رابطه این دو گزاره نیز بر عهده خواننده است.

ب) ص ۱۳: بازگویی صحنه پیشین، با همان کدها.

ج) ص ۳۴ - ۳۵:

شانه زدن موی زن: شب‌ها پیش از خواب، موهایت را شانه می‌زدی. شیح: تو مثل یک شیح، موهایت را روی سینه‌ات می‌ریختی.

صورت کرم زده زن: من هم دلم می‌خواست صورتت را ببوسم، ولی تو بیشتر شب‌ها به صورتت کرم می‌زدی و من بدون آن که تو را ببوسم، به رختخواب می‌رفتم.

د) صفحات ۴۱ - ۴۲: این بخش به استقامت

مادر در برابر پیشنهاد ازدواج مجدد اختصاص دارم. استنتاج معنا از عبارات زیر نیز به عهده خواننده گذاشته شده است: «دوستت همین طور حرف می‌زد: اونوی که تو را بخواد، بچه‌های توام می‌خواد. قلبم لرزید، یک جوری شدم.»

ه) صفحات ۵۹ - ۶۰: این بخش هم همان موضوع قبلی را دنبال می‌کند و از خواننده توقع دارد بدون آن که به اصل موضوع در متن اشاره شود: آن را دریابد.

و) ص ۷۹:

ریختن موهای زن وقت پیری: صبح‌ها وقتی... به دستشویی می‌رفتم، موهای زیبا و موجدارت را که به در و دیوار و سنگ روشویی چسبیده بود، همه را با شیلنگ و فشار آب یکجا جمع می‌کردم.

۵) تنهایی و

دلآوری مادر

این حس، پیام اصلی داستان به نظر می‌رسد؛ یعنی با توجه به آغاز و پایان و عنوان داستان، به نظر می‌رسد که قصد اصلی داستان، نشان دادن شجاعت و

فداکاری مادر باشد و این در حالی است که او پیام خود را صرفاً از خلال کنش‌ها منتقل می‌کند و طبیعی است که هم

خواننده، قادر به انتزاع این گزاره از وقایع روایت شده فرض شده است. حال ببینیم بسامد این مضمون، در داستان چگونه است و ریسی برای انتقال این حس، چه کدهایی به کار برده است.

الف) صفحات ۱۵ - ۱۶:

در این صفحات، نحوه برخورد مادر با از دست دادن همسرش، توضیح داده می‌شود و عاقبت نیز نامیدی‌اش در خلال کنش‌هایی که روایت شود، انتقال می‌یابد. اما کدها:



استنتاج دلتنگی مادر از کنش‌هایش: وقتی سراغ‌شان می‌رفتی، چفیه و پیراهن را بو می‌کردی، می‌بوسیدی و به سینه ات می‌چسباندی.

ناامیدی مادر از کنش‌هایش: اما یک روز همه لباس‌های او را جمع کردی و در چمدان بزرگی گذاشتی.

(ب) ص ۲۰ - ۲۳: مقاومت مادر در برابر اصرار خانواده برای ازدواج مجدد:

استنتاج تجملی بودن زندگی خانواده مادر از ظواهر: بچه‌های او همین که وارد شدند، به سمت میز ناهارخوری هجوم بردند.

اسامی نمادین: مامان پریوش، بابا روزبه و...

(ج) صفحه ۳۴: پیش از این بررسی شد.

(د) صفحات ۳۴ - ۳۶: شرح دلتنگی مادر برای پدر که کد مهمی ندارد.

## همان گونه که

### از عنوان کتاب بر می‌آید،

### آن چه مولف می‌خواهد

### انتقال دهد،

### شجاعت مادرانی است که

### به تنهایی و

### بدون حضور همسر،

### خانواده را

### سرپرستی می‌کنند

(ه) صفحات ۴۱ - ۴۲: پیش از این بررسی شد.

(و) ص ۵۹ - ۶۰: پیش از این بررسی شد.

(ز) صفحات ۷۳ - ۷۴: این صحنه، نشان دهنده مسئولیتی است که پس از فوت پدر بزرگ، به طور کامل بر عهده مادر قرار گرفته است. کد مهمی ندارد.

(ح) صفحات ۷۵ - ۷۷: روایت زحمات مادر در اسباب‌کشی است که کد مهمی ندارد.

(ط) صفحات ۸۰ - ۸۲: استقامت مادر در برابر اصرار خانواده به ازدواج مجدد، کدها:

ساعت دیواری: ساعت قدیمی جلو گنجه، ۱۲

بار دینگ دینگ کرد و زن چوپان روی صحنه ساعت، برای مردش رقصید.

استنتاج مقاومت و انکار مادر از تکرار گزاره «تو هیچ نگفتی».

(ی) صفحه ۹۴: نتیجه‌گیری و پیام داستان که کد مهمی ندارد.

### ج) مخاطب مستتر کیست؟

(۱) طبیعتاً کدهایی که ما بازشناسی و ذکر کردیم، تمام کدهای موجود کتاب نیست. سعی ما در این بررسی، این بود که کدهای مهم‌تر را در صحنه‌های مهم داستان بازگو کنیم.

(۲) با نگاهی ساده به کدها می‌توان آن‌ها را به چهار دسته نمادها و استنتاج‌ها (استنتاج محیط پناهگاه از وقایعی که در آن اتفاق می‌افتد، استنتاج دلتنگی، ناامیدی و یا سرسختی مادر از رفتارش و...) کدهای تاریخی (گزارش‌های تلویزیونی از جنگ آژیر خطر و...) کدهای سنتی (بوی نفتالین، تخم مرغ رنگی، سوپ شلغم، بوی پاچه و...) و بالاخره کدهای جنسی (حرکت کنار زدن موه‌ها، صورت کرم زده زن و...) تقسیم کرد.

(۳) تقسیم دیگری که می‌توان انجام داد، براساس اهمیت کدهاست، اما اهمیت هر کد، بستگی تامی به اخلاق خوانش خواننده و استنباط شخصی وی دارد که امری غیر قابل تعین و بتلبراین، غیرعلمی و غیر قابل بررسی است.

(۴) دسته اول کدها، یعنی نمادها و استنتاج‌ها، نشان می‌دهد که مؤلف، مخاطب خویش را آشنا به نمادسازی و در عین حال، در سطح قابل قبولی از لحاظ تجربه‌های انسانی فرض کرده است. اگر قرار باشد بخشی که در آن، رفتار مادر با وسایل بازمانده از شوهرش شرح داده می‌شود، با خواننده ارتباط برقرار کند، باید خواننده از بالا با این مادر برخورد کند و یا به عبارت ساده‌تر، باید جایگاه مخاطب، فراتر از مادر قرار گیرد تا بتواند برای او دل بسوزاند، یا مثلاً شرح جر و بحث‌های داخل پناهگاه، تنها در صورتی می‌تواند انتقال دهنده قضای آن جا باشد که پیشاپیش، خواننده در محیطی مشابه قرار گرفته باشد و بداند که عموماً اضطراب در یک جمع مردانه،

خود را به شکل جر و بحث‌های بیهوده بروز می‌دهد.

(۵) کدهای تاریخی، نشان می‌دهد که ریسی، مخاطب خود را آگاه به شرایط آن زمان می‌داند؛ یعنی یا مخاطب خود را قشری قرار داده که از آن زمان خاطراتی در ذهن دارند و یا این که معتقد است، آن خاطرات، به قدری در جامعه رواج دارد و نمایش داده می‌شود که هر مخاطبی (حتی اگر زمان جنگ را به خاطر نداشته باشد) می‌تواند بلافاصله آن خاطرات را به یاد بیورد. به عبارت دیگر، معتقد است که حتی یک نوجوان ۱۲ ساله که ۳ سال پس از پایان جنگ تحمیلی به دنیا آمده نیز وقتی به گزارش‌های تلویزیونی و رادیو از جنگ اشاره می‌شود، به یاد صدای گرم گزارشگر رادیو در آن روزها می‌افتد!

(۶) کدهای سنتی، نشان می‌دهند که مخاطب این کتاب، ایرانی و آشنا با سنت‌های ایران است.

(۷) کدهای جنسی، نشان دهنده این نکته هستند که مخاطب مستتر این کتاب، بلوغ جنسی را از سر گذرانده و به رمز و رازهای آن آشناست. کنار زدن موه‌ها و یا صورت کرم زده زن، کدهایی هستند که تا قبل از بلوغ جنسی، معنایی را منتقل نمی‌کنند. (۸) و بالاخره، تجربه‌های بنیادین داستان نیز ما را در شناخت مخاطب مستتر متن، بسیار کمک می‌کنند. داستانی که یکی از تم‌های اصلی‌اش نوشتار نویسی باشد، مشخصاً مخاطبانی خواهد داشت که با حس نوشتاری آشنا باشند یا مطرح کردن عقده اودیپ در داستان، نشان می‌دهد که مخاطب مستتر، تا حدی از بلوغ برخوردار است.

(۹) هر متن ادبی، در انتخاب مخاطب خود آزاد است. ما نیز در این بررسی، قصد تخطئه یا تحسین کتاب را نداشته‌ایم. کتاب از منظر فنی، نقاط قوت و ضعفی دارد که ذکر آن‌ها هدف این مقاله نبود. همان‌گونه که در ابتدای مقاله نیز ذکر کردم. کار ما در این مقاله، صرفاً بازشناسی مخاطب مستتر متن بود و هدف ما نیز این بود که با شناسایی و معرفی صریح و بدون ابهام این مخاطب، جامعه شناسان و روان‌شناسان مشخص سازند که آیا این مخاطب، با این ویژگی‌ها می‌تواند در گروه سنی د (گروهی که در صفحه عنوان کتاب، مخاطب آن اعلام شده است) جای بگیرد یا خیر؟

(۱۰) آن چه از یک منتقد بر می‌آید، همین است. اما آیا ویژگی‌های مخاطب مستتر این متن، با ویژگی‌های قشری که بر جلد کتاب، مخاطبان آن اعلام شده‌اند، منطبق است؟ جواب نگارنده، به عنوان یک علاقه‌مند به این مباحث، قطعاً منفی است، اما این نظر کارشناسانه و علمی نیست. امیدوارم آنانی که مخاطبان متون را تعیین و مشخص می‌سازند، کارشناسانی باشند که با دقتی علمی به این امر اهتمام ورزند.

